

# سروده‌ها و تصنیف‌های «باران خواهی» و «خورشید خواهی» در آذربایجان

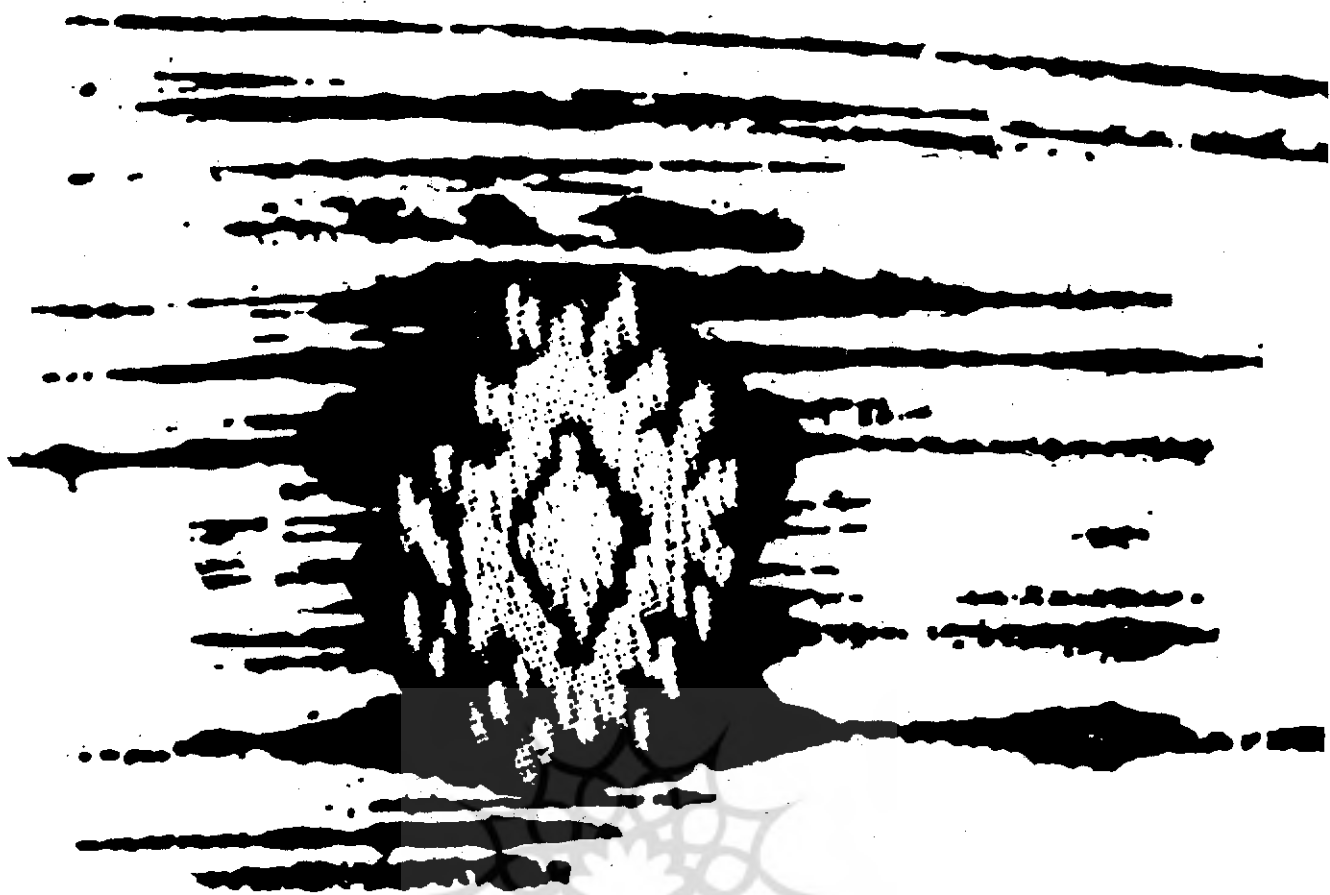
● رحمان احمدی ملکی

لحظه لحظه آیین خواننده و تکرار می‌شود. بی تکلفی و سادگی روستایی و صمیمیت مردمان آبادی‌ها را در این اشعار می‌توان به وضوح دید. بیشتر سراینندگان این اشعار - مانند همه مبدعان و به وجود آورندگان آثار فرهنگ عامه - نه سواد داشته و نه مکتب و مدرسه‌ای دیده‌اند. حتی بسیاری از آنها توان خواندن و نوشتن را نیز نداشته‌اند. خیلی از این اشعار و سروده‌ها، از وزن و قافیه کاملاً درستی برخوردار نیستند ولی قطعات و مصراع‌ها در آنها هم‌رنگ و هماهنگ‌اند. این اشعار نه حالت سفارشی دارد و نه کوشش زبندگان عرصه ادب برای آنها صرف شده است، فرد یا افرادی در قبال بیم قحطی و مرگ عزیزان و در نگرانی درد گرسنگی، در خلوتی با خود اندیشیده و خواسته قلبی و استغاثه خویش را در قالب کلامی آهنگین و تصنیفی از دل برآمده ریخته و آن را از «حافظه فردی» خویش بر بستر کلام نهاده و به خاطر خویش سپرده‌اند. در روزهای دیگر آن را بر فرزندان یا کسان دیگر بازگو کرده و این قطعه‌ها و جملات آهنگین (ریمیک) و اشعار ساده و دلنشین، کم‌کم سینه به سینه گشته و به عرصه آیین و «حافظه جمعی» راه یافته و جزو فرهنگ عمومی شده است. دلیل استقبال مردم از این سروده‌ها این بوده که آنها احساس‌ها، دردها و نیازهای خویش را در آن متجلی دیده‌اند، گویی این کلام خود آنهاست که سال‌هاست نگفته مانده و اینک از دل و دهان دیگری برون می‌تراود.

مردمان آیین پرداز، برای مقابله با حوادث و مصیبت‌های ناگوار و دردناک، همچنین برای فراخوانی و استقبال از برکات و نعمات زمین، آیین‌ها و سروده‌های خاصی داشتند. حوادثی چون سیل، توفان و قحطسالی، زندگی آنان را تهدید می‌کرد و آنها در رویکرد هر حادثه‌ای، با برگزاری مراسم آیینی ویژه، به پیشگیری یا دست‌کم جبران خسارات و زیانهای آن حادثه برمی‌آمدند.

یکی از حوادث تکراری و مصایب ملموس در زندگی دهقانان کشتگر، بی‌آبی و خشکسالی بود که در بیشتر موارد و هر چند سال یک‌بار، چهره خونبار و دردآگین خود را نشان می‌داد، و در سال‌های دیگر نیز کمابیش آنان را مضطرب و نگران می‌ساخت و این نگرانی، مدام بر هستی‌آشان سایه می‌انداخت. برای رهایی از این نگرانی و مقابله با بی‌آبی و خشکسالی، مردم به آیین متوسل می‌شدند. شعرها و سروده‌هایی که طی آیین‌ها خوانده می‌شد، عمق اضطراب، اخلاص و ایرام آنها و همچنین اصرار و شوق آنها در طلب خواسته‌شان را، نشان می‌دهد.

این مراسم و دهاهای آن، در خیلی از جاها، به ویژه در مناطق نیمه کویری و حاشیه کویر و سرزمین‌های کوهستانی و کوهپایه‌ای، بخصوص در بین برزگران دیم‌کار، به شکل‌های مختلف ادامه دارد. شعرهای آهنگین به طور دسته‌جمعی در



سن بیزه یاغیش گنیر  
یاغیش سیز اکین اولماز  
اکین سیز حیات اولماز  
ترجمه:

خیدیر الیاس، خیدیر الیاس،  
غنچه روید بهار آمد  
تو برای ما باران بیاور  
که بی باران کشت نداریم  
و بی کشت زندگی نداریم.  
یا:

خیدیر الیاس یویاندی  
ز می لر قورودو یاندی  
قره تورپاق یاغیش سیز  
داشدی، چاقیر تیگاندی  
اور کلر دولی قاندی  
ترجمه:

خیدیر الیاس دیر کرد  
کشتزار خشکید و سوخت  
خاک سیاه بدون باران  
مانند سنگ است و پر از خارهای تیز  
دل ها از اندوه و نگرانی، پر خون.

در همه محیط های کشاورزی و بیشتر آبادی ها در کشورهای  
مختلف جهان، به شکل های متنوعی از این اشعار و آیین ها  
برمی خوریم. در مناطق مختلف ایران، در روستاهای استان های  
مرکزی، شرق، جنوب، غرب و شمالغرب، اشعار و دعاها  
هر منطقه ای، گیرایی، جذابیت و حتی ویژگی ها و  
سختی های خاص آن منطقه را در خود دارد.

آیین ها و ذکرهای باران خواهی در مناطقی همچون  
آذربایجان، از قدمت و تنوع بیشتری برخوردار است. در  
گذشته های دور آیین های موسوم به «خیدیر، خیدیر» و «جومچه  
خاتون» برگزار می شد. در آیین «خیدیر، خیدیر» که برگرفته از  
اعتقادات باستانی مردم بود، مردم و بویژه جوانان روستا، بپرق یا  
علامتی را که با پارچه های رنگین آذین شده و نماد «خیدیر  
الیاس»، مظهر باران و سبزی بود، خانه به خانه بر دوش خویش  
می گردانند و در طول مراسم حبوبات، خشکبار و هدایای  
دیگری برایش جمع می کردند که تمام این هدایا بعد از اتمام  
مراسم، به مستمندان تقدیم می شد یا در آتش «خیدیر الیاس»  
مصرف می شد و همه مردم از آن می خوردند و لذت می بردند.  
طی سرودها و تصنیف های خاص، «خیدیر الیاس» مورد تمجید  
و ستایش قرار می گرفت و اشعاری به افتخار او خوانده می شد:

خیدیر الیاس، خیدیر الیاس  
ببتدی چیچک، گلندی یاز

و یا:

خانوم لیاقا دورسون  
یوگ دیننه باش وورسون  
کاسا، بشقای دولدورسون  
خیدیری یولا سالدیرسون  
ترجمه:

خانم از جا بلند شود  
و به صندوق خانه سر یزند  
کاسه و بشقاب را پر کند  
و خیدیر را راه بیاندازد.

در این اشعار که مقدار زیادی از آنها به دست فراموشی سپرده شده و می شود، خیدیر الیاس به شکل سواری تیز تک و چابک با اسبی سفید یا آبی - خاکستری، تصور می شود که همراه خودش ابرهای باران را می آورد. و آب دامن خویش را بر دشت ها، کوهپایه ها و کشتزارهای تازه جوانه زده، می باشد و سرسبزی را به سوی آنان بازمی گرداند. گل های وحشی را می رویاند و گندمزارها را بسان مخمیل سبزی، طراوت می بخشد. مردمان در این سرودها، او را به زندگی خویش فرامی خوانند. برایش هدیه، نذر و قربانی ترتیب می دهند. آمدن بهار و رویدن جوانه و غنچه های چشم به راه را به او اطلاع می دهند و از او می خواهند که چشم های منتظر آنها را پیش از آن به راه نگذارد. او را چون موجود زنده ای می انگارند که به حرف های آنان گوش فرامی دهد، دلش را به رحم آورده و مهر و دلسوزی اش را دامن می زنند و به او یادآوری می کنند که اگر باران نیآورد کشتزارها و زندگی شان خشک و بی روح خواهد بود. از دیرکرد او ضمگین و نگران می شوند. خشکی کشتزار و سیاهی خاک سترون و رویدن علف های هرز بی مصرف و خارهای خشک و خشن، دل آنها را می آزارد و آنها با ابرام و اصرار از نماد باران و رویش، خیدیر الیاس پرمهر و دلسوز می خواهند که همراه خود باران پریرکت و سیرابگری بیاورد.

آیین «خیدیر، خیدیر»، در سده های بعد، به مراسم «چومچه خاتون» تبدیل شد، تعدادی از اقدام ها، عنوان ها و بخصوص اشعار عوض شده و شکل امروزی (واقع گرایانه) گرفت. در «چومچه خاتون»، قاشق چوبی بزرگ (چومچه = قاشق بزرگ، آبگردان یا ملاحظه چوبی)، بیلچه، پارویا چوب بزرگی را به اندازه قامت انسان، با لباسها و پارچه های سبز و سفید و آبی (سبز علامت رویش، آبی علامت قداست و حرمت آسمان جایگاه باران، و نشانه طراوت باران و سفید نشانه بهروزی و سفیدآبالی) و یا شاخ و برگ های درختان و گل های سفید وحشی پوشانده و آذین می کنند. به بالای آن آینه نصب کرده و زنگ هایی هم به اطرافش آویزان می کنند که موقع حرکت، هماهنگ با ریتم سروده ها و پایکوبی های آیین پردازان، صدا می دهند.

چومچه دار، دوان دوان و پایکوبان، پیشاپیش جمعیت حرکت می کند و چومچه خاتون را حرکت و تکان می دهد.

بر گزار کنندگان آیین، پشت سر او سرود خوانان و هلله کتان به در خانه ها می روند و این شعرها را می خوانند:

چومچه خاتون نه ایستر؟  
شیرها شیر یاغیش ایستر  
الی، قولی خمیرده  
بهرچه قاشق سو ایستر

چومچه خاتون آغلادی  
بغلینه سوپورگه باغلادی  
چاخ داشی، چاخماق داشی  
یانندی اوره گیم باشی  
آگلاه بیر یاغیش گؤندر  
گؤیرتسین داضی داشی  
آلاداهین بولودو  
یتیملرین اومودو  
آگلاه بیر یاغیش گؤندر  
آرپا-بوغدا قورودو

\*\*\*

ترجمه:

چومچه خاتون چه می خواهد؟  
شرشر باران را می خواهد  
دست و بازویش در خمیر مانده  
و برای یک قاشق آب (باران) معطل مانده است

چومچه خاتون گریه کرد  
و بر کمرش جاروی کهنه بست<sup>۲</sup>  
سنگ بزن، سنگ چخماق را بزن<sup>۳</sup>  
سر دلم سوخت  
خدایا بارانی بفرست  
که کوه و کمر را برویاند و سبز کند

ابر کیود (پریاران) کوه  
امید فردای یتیمان است  
خدایا، بارانی بفرست  
که کشتزار جو و گندم خشکید<sup>۵</sup>

در کنار چومچه خاتون، دو سه نوجوان کیسه یا سطل به دست، حبوبات و هدایای مردم را جمع می کنند و زنانی داوطلب می شوند که با آن حبوبات آشی بپزند که «یاغیش آشی» (آش باران) یا «نیسان آشی» نامیده می شود. دیگ آش را با هلله و شوق خاص، روی گاری به مسجد، امازاده یا بلندای کوه نزدیک روستا می برند و همه مردم را به خوردن آش فرامی خوانند و همه معمولاً از آن می خورند. بعضی از بانوان از مدت ها قبل، نذر می کنند که خود آش باران بپزند و پخش کنند. آیین گزاران، روز قبل به همه اطلاع می دهند و نذرداران دست به کار شده و برای مراسم چومچه خاتون، آش باران مهیا می کنند.

بعد از خوردن آش، مردم دسته جمعی به دعا و نیایش به درگاه خداوند می پردازند. حتی در بعضی از روستاها دورگمت نماز باران به جماعت می خوانند و بعد از نماز، دست ها را به آسمان بلند کرده و با خضوع و اخلاص، بعضی از آیه های قرآن، یا وردها، ذکرها و دهاهای مذهبی را دسته جمعی قرائت و تکرار می کنند (معمولاً هر کدام را به تعداد هفت مرتبه) و پس از اتمام آیین، به سوی خانه های خویش روانه می شوند.

آیین باران خواهی، معمولاً روزهای پنجشنبه (شب جمعه) برگزار می شود، در صورت باریدن باران، مردم به همدیگر تبریک گفته و به درگاه خدا، حمد و ثنا به جا می آورند، و گرنه، آیین در پنجشنبه های دیگر نیز تکرار می شود.

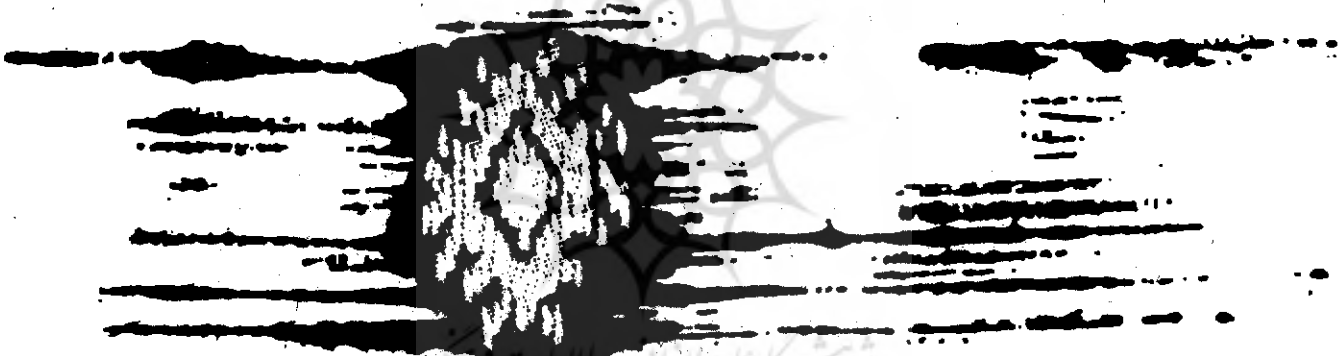
چومچه خاتون برخلاف «خیدیر الیاس»، سمبل و نشانه ای زمینی است، نشانه های اساطیری را از خود شسته، از مرتبه الهگی و تقدس آسمانی و ایزد باران بودن پایین آمده و نماینده و نماد خود مردمان شده، از جانب آنها به در خانه ها رفته و از زبان آنها، خواستار باریدن باران می شود. در این آیین، در حقیقت این مردمنکه که از زبان «چومچه خاتون»، از خداوند «باران تند» می خواهند و دست و بازوی آنهاست که در خمیر مانده و معطل آب است.

می شد.

علاوه بر باران های بهار، که برای کشتزار و زندگی بزرگران ناگوار بود، باران های آخر تابستان و اول پاییز نیز برای باغداران، بخصوص انگورکاران، دردناک و طاقت فرسا بود. آنها ثمره یک سال تلاش خود را می چیدند و بعد از اندود کردن با تیزاب سنگ قلیا (برای ضد عفونی کردن و سرعت دادن به روند خشک شدن)، بر زمینی موسوم به «ورژن» پهن می کرد تا خشک بشود. گاهی خورشید و آسمان با آنها و محصولشان بی مهری می کرد و تا چند روز خورشید در پس ابرهای تیره و نمناک پنهان می شد، و باران های پایی، محصول آنها را می شست، در گل می خواباند و موجب باد کردن، دیر خشک شدن، تیره و سیاه شدن و گاه بوسیدن و از بین رفتن آن می شد.

باغداران از سر ناگزیری، هر چه نایلون و لحاف و روانداز در باغ بود روی محصول می انداختند، ولی خود این عمل، موجب دم کردن و نم برداشتن محصول می شد، و بستر خوبی برای پرورش کبک های مضر.

در همه این موقعیت های مصیبت بار و در نهایت این ناگزیری ها، کشاورزان و باغداران جمع می شدند و مراسم دعای خورشید خواهی برگزار می کردند. در سده های گذشته



این مراسم به خاطر «گودو» الهه آفتاب بود. در مراسم «گودو گودو» برزگیران و جوانان ده بعد از ظهر یک روز، در میدانهای روستا یا محوطه وسیع دیگری جمع شده، غربال، نشست یا چیزی تخت و گرد را بر سر چوبی بلند می بستند و آن را با پارچه های زرد و نارنجی پوشانده، با سکه ها، پولک ها و آیینه های کوچک، می آراستند. آن را بر دوش گرفته و در روستا یا آبادی های اطراف می گرداندند. این نشان زرین، که به شکل قرص خورشید بوده و به خاطر پولک ها و آینه هایش برق می زد، «گلین گودو» یا «گودو گلینی» (عروس گودو) نامیده می شد. بعضی وقت ها به روی گلین گودو، روپوش نقش دار قرمز یا نارنجی رنگی را می بستند. زنان خوش ذوق از قبل روی این روپوش ها نقش های گرد زری دوزی شده ای می دوختند و بیشتر مصرف پوشش مجتمه (به زبان مردمی: اورتوک) داشت. نقوش گرد و داخل هم روپوش، بیشتر شکل «ماندالا» (شکل ازلی گرد، نماد عالم و دایره آسمان) پیدا می کرد. گاه نیز روی پارچه ساده و بی نقشی، برای گلین گودو، چشم و آبرو و دهان

خیدیر الیاس، رابط بنی مردمان با عوالم آسمانی بود، آرمیده در آسمان و ساکن ستر و عفاف الهگان و ایزدان اساطیری، اما چومچه خاتون تندیس مادی و تجسم وحدت اجتماعی یا نشانه مردم است در میان خودشان که به شیوه ای نمادین، از خواسته ها، گفته ها و تصور باورمند مردم به وجود آمده و شکل عینی پیدا کرده است.

برعکس مواقع بی بارانی، گاه نیز بارندگی زیاد ادامه پیدا می کرد یا در موسمی ناسازگار به محصول می بارید. باریدن زیاد باران، برای کشتزار، مرکبات و محصولات دیگر، به اندازه بی بارانی زیانبار بود. میوه ها و خوشه های نارس آنها را می پوساند، خاک را شل می کرد، می شست و کشتزار و جالیز را می خواباند. خانه و کاشانه آنها را ویران می کرد کار را تعطیل و آنها را در خانه یا خانه باغ زندانی می ساخت. ابرهای سیاه و دلتنگی آور، همواره بر آسمان پرسه می زدند و آسمان یکریز گریه می کرد. این کار همچنین موجب جاری شدن سیلاب های مهیبی می شد که برای زندگی آنان مصیبت ویرانگری محسوب

می کشیدند که شکل خورشید خانم نقش های معاصر را پیدا می کرد. لباس ها و آذین های رنگارنگ گلین گودو، برخلاف چومچه خاتون (که پوشش آن از مایه رنگ های سرد<sup>۱</sup>، از جمله سبز، آبی و سفید، نماد آب و سبزه و آسمان بود) فام های گرم و زنگیابه های زرد، نارنجی، صورتی و قرمز داشت که نشان گرمی آفتاب و آتش و خورشید هستند.

با تاریک شدن هوا، فانوس هایی را روشن می کردند و بر دو سوی گودوی درخشان می آویختند یا آنها را در اطراف گودو بر دست بلند می کردند. گاه نیز چراغ های زنبوری را روشن کرده و در جلو جمعیت بر دست بلند کرده و سرود خوان و پایکوبان بر در خانه ها می رفتند و برای گودو هدیه می خواستند.

نور فانوس ها و زنبوری ها بر سطح گرد پارچه زرد یا نارنجی گودو و بر آینه ها و پولک های آن می خورد و به زیبایی منعکس می شد. گویی در هوای گرفته و نیمه تاریک شامگاهی، خورشیدی با هلهله پساوان و قراولان از زمین سر بر می آورد و در مسیر کوچه ها و رهگذرها جاری می شد. هر کس این گروه آیین گزاران چراغ بدست و سرودخوان را همراه گودو از دور می دید، تصور می کرد که عروسی را در حجله زین، بر دوش گرفته و با نور و آهنگ روانه خانه بخت می سازند. عده ای از بچه ها، تشنگ های فلزی و حلبی با خود می آوردند و هماهنگ با نوای جمعیت، با چوب بر آنها می نواختند. صدا در کوه و دشت و دمن می پیچید. عده ای بر سر آیین گزاران نقل و بادام و سنجدمی پاشیدند. آیین تا نیمه های شب طول می کشید. مردمان و بیشتر جوانان، دست به دست هم داده و در حال پایکوبی، همه با هم تصنیف آهنگین گودو سر می دادند:

گودو، گودونی گوردوم

گودویا سلام و تردیم

گودو بوردان کتچنده

قیرمیزی گونو گوردوم

\*\*\*

گودویا قویماق<sup>۲</sup> گرهك

قابلازا یایماق گرهك

گودو گونی گئیتیرسه

گوز دوسته قویماق گرهك

ترجمه:

«گودو، گودو» را دیدم

به گودو سلام کردم

وقتی که گودو از اینجا می گذشت

آفتاب پیراهن گلی را دیدم

گودو را تر حلو لازم است

باید آن را در ظرف ها بریزد

اگر گودو آفتاب را بیاورد

قدمش را بر دیدگان باید گذاشت

یا:

گودو آتا میننده  
سو کرینه سیننده  
گون چیخار لاله چیخار  
قیزیل پیاله چیخار  
ترجمه:

آنگاه که «گودو» بر اسب زین خویش سوار می شود و خود را برای پورش (بر ابرها) بر پشت گردن او جمع می کند

خورشید سرخ لاله گون از مشرق طلوع می کند و چون پیاله درشت طلایی سر بر می آورد.

و آنگاه که پس از یک هوای ابری دیرباز، خورشید سحرگاهی از پشت انبوه ابرها سر بر می کشید، همگان بویژه کودکان جست و خیز کرده و همصدا فریاد می کشیدند:

گون چیخدی لاله چیخدی

قیزیل پیاله چیخدی

ترجمه:

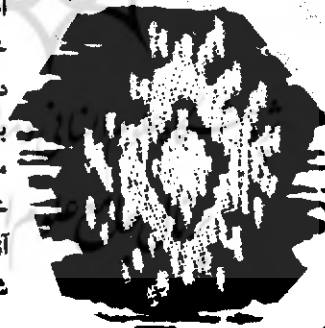
خورشید سرخ لاله گون طلوع کرد.

پیاله درشت طلایی سر بر آورد

در این سروده ها، نشانه های گیرا و زیبای تخیل تصویرپرداز مردمان را به خوبی می توان دید. آنها در تصنیف های خویش، گودو را بیشتر به منزله جوانی قدکشیده و زیبا و سواری سرخ پوش یا زردپوش، سوار بر اسبی طلایی یا نارنجی-قهوه ای می انگارند که با دستان داغ و آتشین خود، یخ های دهانه غار خورشید را آب کرده، ابرهای تیره و سنگین را جارو کرده و خورشید را بر عرصه آسمان می کشاند. گودو همواره مورد احترام است و همه برایش سلام و درود می فرستند. او حامل خورشید عالمتاب و زندگی بخش است که بر دوش خویش آن را در کوچه ها و راه های آسمان می گرداند. اما گاه ابرهای بیکران بر سرش ریخته و فرزند زینش را از او می گیرند و به سرزمین مه آلود یا غار تاریک قمر زمین می برند و او سوار بر اسب تیزبای خویش، بر ابرها و سرزمین مه آلود می تازد و ستیز و حمله را آفتدر ادامه می دهد تا خورشید را از اسارت آنها آزاد سازد و بر شانه اش بدرخشانند.

معمولاً در آیین خورشیدخواهی «گودو گودو»، برخلاف مراسم چومچه خاتون که برایش آتش می بختند و وسایل آن را جمع می کردند، برای گودو حلوا درست کرده و از اهالی ده، وسایل لازم برای حلوا و بخصوص آرد و زوغن و گاه نان و ادویه و قند جمع می کردند. بعد از جمع شدن وسایل، دیگی مهیا کرده و اغلب در فضای آزاد، اجاقی بها می کردند. زنان زنده آرد را برشته و حلوا را درست کرده، نیمه شب بین مردمان حاضر در آیین پخش می کردند و برای مستمندان، سالمندان و بیماران نیز مقداری از این غذای مطبوع را می بردند.

در دهه ها و سده های بعد، آیین «گودو گودو» نیز مثل بیشتر آیین های دیگر، تغییر شکل یافته، عنوانش از او گرفته شد و شکل خلاصه امروزمین پیدا کرد که در آن تصنیف های



یعنی گریانه و متناسب با زندگی مردمان خوانده می شود:

گتیر گتیر، گون گتیر  
اوجاقی پاندر اوون گتیر  
قیزیل قایا دبیندن  
برقرمیزی گون گتیر  
کچل قیزی قوی انوده  
ساجلی قیزی تتر گتیر<sup>۱</sup>

\*\*\*

گونوم گندیب سواشمگه  
آبی دو نون دئیشمگه  
آدومان قاج! قاج!<sup>۱</sup>  
سنی قایادان آسارلار  
بوینووا دانعا باسارلار  
قارا توپوغون قانادی

کیم ووردو کیم سانادی؟<sup>۱</sup>  
گون گتیر مگه گتیمشدیم  
ایت بالدیریم دالادی  
باغ وثرین باغلاماغا  
ایپ وثرین باغلاماغا  
وثرین اوغلو اولسون  
وثریمه نین قیزی اولسون  
بیرگوزوده کور اولسون

ترجمه:

بیاور بیلور، خورشید بیاور!  
اجاق را روشن کن آرد بیاور!  
از خفتگاه سنگ تخته زمین  
خورشیدی سرخ بیاور!  
آن دخت بی موی را در خانه نگهدار  
و دختر زرین گیسویت را زود بیاور!

خورشیدم رفته تا آب بنوشد  
پیراهن آبی اش را عوض کند (کنایه از طلوع)  
ای مه (هوای ابری) بگریز!  
که اگر برجای بمانی تو را بردار می کشند  
و بر گردنت داغ می نهند.  
پر مرغ سیاه را  
چه کسی زد و چه کس شمرد؟  
رفته بودم خورشید را بیاورم  
سگ پایم را دندان گرفت  
روغن بدهید برای روغن مالی اش  
و ریسمان بدهید برای بستنش  
هرکس که (آرد و ریسمان و روغن) بدهد، خداوند به  
او پسر دهد  
و هر کس ندهد، خداوند دختر دهادش

دختی که یکی از چشمانش کور باشد.<sup>۱۱</sup>

مخاطب آیین پردازان در این اشعار، یا به طور مستقیم  
خداوند خالق، یا خود خورشید و یا شخص سوم نامعلومی  
است که با عبارت «گتیر، گتیر» (بیار، بیار) به آن اشاره  
می شود. البته در این اشعار نیز، بیشتر مواقع خود خورشید  
موجود زنده ای انگاشته می شود که گویی در هنگام نهنی و  
ناپیدایی، پیراهن کبود تیره پوشیده و در پس تیرگی آن، پنهان  
شده است، مانند آدمیان تشنه می شود، آب می خورد. حس  
دارد، دلش به رحم می آید و مثل آدمیان نواها و آهنگ ها را  
می شنود و تحت تأثیر آنها قرار می گیرد. برای طلوع کردن،  
لباس کبودش را در می آورد و پیراهن زرد درخشانش را  
می پوشد.

### پانویس:

۱. «خیدیر الیاس» تلفظ دیگری است از «خضر الیاس» که ترکیبی از نام دو پیامبر مشهور است. این دو گاه در فضای اسطوره ای تبدیل به شخصیتی واحد گشته اند. [شعر]
۲. ن. ک: ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، تألیف ح. روشن، انتشارات دنیا (۱۳۵۸)، ص ۱۴.
۳. در آیین های قدیمی، کسی که خواسته یا طلب چیزی از خدا داشت، در طول آیین به کمرش سنگ، خار یا جاروی کهنه می بست.
۴. اشاره به رعد و برق آسمان است که پس از آن غرش ابرها و باریدن باران آغاز می شود.
۵. هفت مقاله پیرامون فولکلور آذربایجان، حسین صدیق، انتشارات دنیای دانش (۱۳۵۷) صص ۵۵ و ۱۹۹.
۶. در اصطلاح هنری، به رنگ های سبز، آبی، و رنگ های مایل به آنها، به خاطر اینکه آب، یخ، دویا و عناصر سرد هستی را به یاد می آورند، رنگ های سرد؛ و برعکس به رنگ هایی چون قرمز و نارنجی و رنگ های مایل به آنها، به خاطر اینکه آتش، خون، خورشید و دیگر عناصر گرم هستی را به ذهن متداعی می سازند، رنگ های گرم گفته می شود.
۷. قوریماق یا قورویماخ، نوعی ترحلویای پرروغن که برای زانو در روزهای اول زایمان درست می کنند.
۸. منظور از دختر کچل، هوای ابری است و منظور از دختر زرین مو، هوای آفتابی است.
۹. به نظر می رسد در اینجا قسمتهایی از سرود افتاده است.
۱۰. به احتمال زیاد، اشاره به اقدامی است که در بعضی از آیین ها از جمله عروسی ها و بخت گشایی ها انجام می شد و آن عبارت از این بود که مرغ سیاهی را به صورت نمایشی با تریکه نازکی زده و از صحنه دور می کردند، و در مقابل، مرغ سفیدی را با پارچه های رنگی، طوق بر گردن، آرد بر تاج و پاهایش می مالیدند و به خاطر خوش بینی بر دست نوجوانی می دادند که بر چهره او نیز آرد مالیده بودند و او پایکوبی می کرد و مرغ را تکان می داد. احتمال دارد که این اقدام در برخی از آیین های باران خواهی نیز برگزار می شده است.
۱۱. برگرفته از گویش مردم ملکان و کتاب هفت مقاله پیرامون فولکلور آذربایجان، صص ۵۶ و ۲۰۰.



پوشگاه علوم انسانی  
مقاله جامع